

## در آمدی بر بررسی اندیشه‌های اقتصادی در آثار سعدی (۲)

دکتر احمد کتابی - عضو بازنشسته هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### اشاره

در واپسین شماره اطلاعات سیاسی - اقتصادی (ش. ۳۰۲)، نخستین بخش این مقاله که به صورت مجموعه‌ای از مدخل‌ها، در قالبی فرهنگی‌گونه، فراهم آمده و به ترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شده بود، از نظر خوانندگان ارجمند گذشت. در این شماره، دنباله مقاله مزبور (از بقیه حرف «ث» به بعد)، با همان ساختار و به استناد شواهد برگرفته از آثار گوناگون سعدی ارائه می‌شود.

بی‌گمان، معنا و مفهوم واقعی شاهد مثالهای مورد استناد در این مقاله، هنگامی بیشتر و بهتر مشخص می‌شود که به ماقبل و مابعد آنها در متن اصلی و یا به تعبیر دقیقتر به زمینه (context) یا بافتی که شواهد مزبور در قالب آن قرار گرفته‌اند، توجه شایسته مبذول شود. در غیر این صورت، این احتمال وجود دارد که نظری که در یک شاهد مثال از قول یکی از شخصیت‌های داستان، به طور منفرد و یا ضمن گفت‌وگوی دو نفره، نقل شده است، به اشتباه، نظر و عقیده خود سعدی تلقی شود؛ و حال آنکه وی، در نقل آن مطلقاً قصد انشاء نداشته است. در اینجا، شاید ارائه مثالی بی‌مناسبت نباشد: در یکی از حکایتهای گلستان که حالت مناظره دارد، از قول یکی از ندیمان پادشاه وقت خطاب بدو چنین آمده است.

اگر گنجی کنی بر عامیان بخش  
چرا نستانی از هر یک جویی سیم

رَسَد هر کدخدایی را برنجی  
که گرد آید تو را هر روز گنجی

(گلستان، باب اول، حکایت ۱۸، ص ۷۳)

حال اگر این دو بیت را مستقلاً و بدون توجه به قبل و بعد آن ملاک قضاوت قرار دهیم، ممکن است به این باور نادرست برسیم که سعدی با هرگونه بذل و بخشش و به‌طور کلی با هر نوع توزیع عادلانه ثروت و درآمد مخالف و در مقابل، با اخذ مالیات و خراج روزانه از رعایا موافق بوده است؛ و حال آنکه این تصور به کلی ناصواب و خلاف واقعیت است، چرا که بلافاصله پس از دو بیت مزبور چنین می‌خوانیم:

«ملک روی از این سخن برآورد... و گفت: مرا خداوند متعال ملک این ملک قرار داده است تا بخورم و ببخشم نه پاسبانم که نگه دارم.

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت  
بنابر آنچه گفته شد، دو بیت مذکور را باید، در واقع، عقیده ندیم ملک تلقی کرد که ظاهراً آنرا از باب خودشیرینی و خوش‌رقصی اظهار کرده، و نه نظر سعدی که احتمالاً به عقیده پادشاه نزدیک‌تر است.

برای اجتناب از این‌گونه سوءتفاهم‌ها، در این مقاله تلاش بسیار شده است تا مشخصات دقیق و محل وقوع شاهد مثال‌ها - با قید موضوع و یا حکایت مربوط به آنها - مورد به مورد، درج شود تا خوانندگان، در صورت تمایل، بتوانند با مراجعه به متن، به نظر واقعی سعدی دست یابند. یادآوری این نکته هم ضروری است که احتمال اینکه، در اینجا یا آنجای مقاله، تعارض‌ها و تباین‌هایی بین بعضی از نظریات ارائه شده از جانب سعدی مشاهده

● شواهد مستخرج از آثار سعدی (و نیز سایر سخنوران) را، هیچ‌گاه، نباید مستقلاً و بدون توجه به ماقبل و مابعد آنها و متن یا زمینه‌ای که در چارچوب آن قرار گرفته‌اند، مدنظر قرار داد؛ زیرا، در غیر این صورت، این احتمال وجود دارد که اظهارنظری که، در یک گفته یا شعر، از قول یکی از شخصیت‌های داستان، به‌طور منفرد و یا در مقام مناظره با دیگری، نقل شده است، به اشتباه، عقیده خود سعدی تلقی شود.

شود، کاملاً متصور است. این‌گونه تضادها می‌تواند از یک سو، ناشی از تفاوت زمینه موضوع یا حکایت مورد بررسی از نظر مکان و زمان، و از سوی دیگر، معلول تحولات فکری و عقیدتی باشد که بر اثر گذشت زمان و کسب آگاهیها و تجربه‌های جدید در دیدگاههای سخنور مزبور پدید آمده است، ضمن اینکه نباید فراموش کرد که این قبیل تعارضها منحصر به سعدی نیست و کم‌وبیش در آثار اکثریت غالب شاعران و سخنوران فارسی یافت می‌شود. پس از این مقدمه که اندکی به درازا کشید، اکنون به ارائه دنباله مدخل‌های مربوط به اندیشه‌های اقتصادی سعدی می‌پردازیم:

### ثروت و توزیع آن

توزیع ثروت (و درآمد) از جمله اهم مسائل و مباحث اقتصادی است، تا آنجا که در بعضی از تعریف‌هایی که از دانش اقتصاد ارائه شده، «توزیع»<sup>۱</sup> یکی از چهار مبحث اصلی این علم به‌شمار آمده است: (سه مبحث دیگر عبارتند از: «تولید»، «مبادله» و «مصرف».)

صرف نظر از علم اقتصاد، موضوع توزیع عادلانه ثروت و درآمد، از دیرباز، از دلمشغولی‌ها و دغدغه‌های دائمی آدمیان بوده و پیوسته منشاء مجادله و مناقشه صاحب‌نظران گوناگون و مکتبها و نحله‌های مختلف و در بسیاری موارد، نقطه جدایی و وجه افتراق آنها بوده است.

در فرهنگ و ادب فارسی نیز، مسأله توزیع ثروت و درآمد، از قدیم‌ترین ایام، مورد توجه و محل اظهارنظر اندیشمندان و سخنوران قرار گرفته و درباره آن، نوشتارها و سروده‌های شایان تأملی ارائه شده است. در این میان، آنچه مایه شگفتی است این واقعیت است که در اکثر آثار مزبور، گناه و مسئولیت توزیع غیرعادلانه ثروتها و درآمدها بر عهده عوامل نامشخصی از قبیل روزگار، فلک، چرخ، گنبد، زمانه، قسمت، اقبال و امثال آن نهاده شده و نقش بسیار مهم و اساسی نظامهای اجتماعی در این خصوص مغفول مانده است. در تأیید این مدعا، بی‌مناسبت نیست به ارائه نمونه‌هایی از منظومه‌های سخنورانی پردازیم که بر سعدی متقدم بوده‌اند و از این رو، احتمال تأثیرپذیری وی از آنها قابل تصور است.

سخن را با ذکر ابیاتی از پیشگام سخنوران بزرگ فارسی - حکیم طوس - آغاز می‌کنیم:

[چه جوییم از این گنبد تیزگرد که هرگز نیاساید از کار کرد؟]

[یکی را برهنه سر<sup>۲</sup> و پای و سُفت<sup>۳</sup> نه آرام و خورد و نه جای نُهفت<sup>۴</sup>]

[یکی را دهد نوشه و شهد و شیر بپوشد به دیبا و خز و حریر]

(پادشاهی خسرو پرویز، شاهنامه فردوسی برپایه چاپ مسکو، چاپ هرمس، جلد دوم، ۱۳۸۲، ص ۱۸۲۱)

و در جایی دیگر، این بی‌عدالتی و تبعیض را چنین توصیف می‌کند:

یکی را همه بهره شهد است و قند تن آسانی و ناز و بخت بلند<sup>۵</sup>

یکی زو همه ساله با رنج و درد شده تنگدل در سرای سپنج

(جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، همان مأخذ، جلد ۱، ص ۷۴۶)

و نیز:

چنین بود تا بود و این تازه نیست که کار زمانه به اندازه نیست

یکی را برآرد به چرخ بلند یکی را کند خوار و زار و نژند

(پادشاهی یزدگرد، همان مأخذ، ص ۱۸۸۳)

اسدی طوسی هم، از اینکه بعضی آدمیان از کثرت ثروت و بعضی دیگر از نبود یا کمبود آن در رنج و عذابند،

● در میان سخنوران فارسی، کسانی که به غیر عادلانه بودن نظام توزیع ثروت‌ها و درآمدها معترض بوده‌اند، کم نیستند: «اسدی طوسی» از «گنج (= ثروت)‌های بدون رنج» در برابر «رنج‌های بدون گنج» شکوه می‌کند. «مسعود سعد سلمان» از اینکه می‌بیند کسانی برای پوشش تن خود به زحمت کهنه پاره‌ای به چنگ می‌آورند و کسانی دیگر لباس ابریشمین را با ناز و اکراه به تن می‌کنند، سخت آزرده است و چون نمی‌تواند، به تعبیر خودش، این «قسمت (= نظام توزیع) سخت ناهموار» را برهم زند به شدت احساس خشم می‌کند و «رشید و طواط» از اینکه اصحاب دانش و خرد را از مواهب و نعمات این جهان بی‌بهره و یا کم بهره می‌یابد و در مقابل، نادانان و ناشایستگان را غرق تنعم و جاه و جلال، فریاد اعتراض بلند است.

شکوه می‌کند:

یکی را دهد رنج بردن ز گنج      یکی را دهد گنج نابرده، رنج

(نقل از امثال و حکم دهخدا، ص ۶۲۶)

مسعود سعد سلمان - سخنور معروف قرون پنجم و ششم هجری - نیز، از توزیع نامتعادل مواهب و نعمات بین آدمیان شکوه‌ها دارد و از اینکه نمی‌تواند این نظام ظالمانه و یا به تعبیر او «قسمت سخت ناهموار»<sup>۶</sup> را برهم زند، به شدت آزرده و خشمگین است:

نرسد دست من به چرخ بلند      ورنه بگشادمیش<sup>۷</sup> بند از بند  
قسمتی کرد سخت ناهموار      بیش و کم در میان خلق افکند  
این نیابد به رنج پلاس<sup>۸</sup>      وان نپوشد ز ناز، پرنده<sup>۹</sup>  
آنکه بسیار یافت ناخشنود      وانکه اندک ربود ناخرسند

(همان مأخذ، ص ۱۸۰۸)

رشید و طواط - شاعر و ادیب شهیر سده ششم هجری - از زاویه‌ای دیگر به موضوع می‌نگرد: او اصحاب خرد و دانش را قربانیان و بازندگان اصلی این بی‌عدالتی و تبعیض می‌شمارد و در مقابل، نادانان و ناشایستگان را بهره‌مندان و برندگان عمده آن:

فریاد از این جهان که خردمند را از آن      قسمت به جز نواب<sup>۱۰</sup> و حرمان نمی‌رسد!  
جاهل به مسند اندر و عالم برون در      جوید به حيله راه و به دربان نمی‌رسد  
(همان مأخذ، ص ۵۹۳)

پس از ذکر این مقدمات، اکنون، در ذیل چند عنوان، به توضیح نظریات سعدی درباره توزیع ثروت پرداخته می‌شود:

## ۱- دیدگاه کلی سعدی درباره فقر و غنا

از بررسی آثار گوناگون سعدی چنین برمی‌آید که وی، در زمینه مسأله توزیع ثروتها و درآمدها از رویکردها و مواضع متفاوت و گاه معارضی - پیروی می‌کند که حداقل دو مورد آن کاملاً مشخص است:

### ۱-۱- رویکرد جبرگرایانه

چنانکه پیش از این نیز اشارت رفت، سعدی، به مقتضای اندیشه‌های فضاگرایانه‌اش (fatalistic) که تا حدودی متأثر از نظریات اشاعره و یادگار دوران تحصیل او در مدرسه نظامیه بغداد است، فقر و غنا و عدم تساوی آحاد مردم را، از نظر بهره‌مندی از نعمات و مواهب مادی، امری مُقَدَّر، محتوم و در نتیجه، تغییرناپذیر می‌داند. در تأیید این مدعا شواهد متعددی در آثار متثور و منظوم وی دیده می‌شود؛ از آن جمله در گلستان آمده است که:

بخت و دولت به کاردانی نیست      جز به تأیید آسمانی نیست  
اوفتاده است<sup>۱۲</sup> در جهان بسیار      بی‌تمیز<sup>۱۳</sup> ارجمند و عاقل خوار

کیمیایگر به غصه مرده و رنج

ابله اندر خرابه یافته گنج  
(باب اول، ص ۸۴، حکایت ۳۹)

کس نتواند گرفت دامن دولت به زور

کوشش بی فایده است و سیمه بر ابروی کور

(گلستان، باب سوم، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

در بوستان نیز، سعدی، ضمن چندین حکایت، بر تأثیر بخت و اقبال در سرنوشت کلی آدمی و نیز بر فقر یا غنای او تأکید ورزیده است:

### حکایت

شنیدم که دینار<sup>۱۴</sup>ی از مفلسی

بیفتاد و مسکین بجستش بسی

به آخر سر ناامیدی بتافت<sup>۱۵</sup>

یکی دیگرش ناطلب کرده<sup>۱۶</sup> یافت

به بدبختی و نیکبختی قلم

برفته است و ما همچنان در شکم<sup>۱۷</sup>

نه روزی به سر پنجگی<sup>۱۸</sup> می خورند

که سرپنجگان<sup>۱۹</sup> تنگ روزی ترند

بسا چاره دانا به سختی بمرد

که بیچاره گوی سلامت ببرد

(باب پنجم، ص ۱۴۰: ۲۵۹۸-۲۵۹۴)

و نیز:

بسا مفلس بینوا سیر شد

بسا کار منعم<sup>۲۰</sup> زبر زیر<sup>۲۱</sup> شد

(بوستان، باب دوم: ۱۳۲۳)

و نیز در منظومه‌ای دیگر که در قالب قطعه سروده شده است، در تأیید همین معنی چنین می‌خوانیم:

یکی از بخت کامران بینی

دیگری را دل از مجاهده پست

آن در آن چاه، خویشتن نفتاد

وین براین تخت خویشتن نشت

تاج دولت خدای می‌بخشد

هر که را این مقام و رتبت هست

(کلیات سعدی، قطعات، ص ۸۳۰)

و نیز:

هر که بینی مراد و راحت خویش

از همه خلق بیشتر خواهد

وان میسر شود به کوشش و رنج

که قضا بخشد و قدر خواهد

(همان، ص ۸۶۷)

و نیز:

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لایق بود داد

گر توانا بینی ار کوتاه‌دست

هر که را بینی، چنان باید که هست

(مثنویات، کلیات سعدی، انتشارات جاویدان، ص ۹۸۸)

● در آثار سعدی، دو رویکرد مشخص - و تا حدودی معارض - متناوباً، در زمینه موضوع عدم تساوی ثروت‌ها و درآمدها مشاهده می‌شود:

۱. رویکرد جبرگرایانه یا متمایل به قضا و قدر که فقر و نابرابری آدمیان را از نظر بهره‌مندی از مواهب و نعم مادی، اموری مقدر، محتوم، و در نتیجه، تغییرناپذیر می‌داند.

۲. رویکرد انسان‌دوستانه و نوع‌پروانه که در ابیات سه‌گانه معروف او (با مطلع: «بنی آدم اعضای یکدیگرند») تجلی تام یافته است. در این رهیافت، وی، مسئولانه، نسبت به آلام و مصائبی که طبقات محروم و تهیدست جامعه با آنها دست به گریبانند، احساس همدلی و همدردی می‌کند و افرادی را که در قبال رنج و محنت دیگران بی‌تفاوتند، شایسته عنوان آدمیت نمی‌داند.

## ۱-۲- رویکرد انسان‌دوستانه و نوع‌پرورانه

سعدی، در عین حال که به مقدر بودن فقر و غنا قائل است، از تأثیر اندیشه‌های انسان‌گرایانه و مشفقانه که در ابیات سه‌گانه معروف او (بامطلع: «بنی آدم اعضای یکدیگرند») تجلی نام یافته است، برکنار نیست. وی، مسئولانه، نسبت به آلام و مصائبی که تهیدستان و محرومان جامعه با آنها دست به گریبانند، احساس همدلی و همدردی می‌کند چرا که به باور او، کسی که در قبال رنج و محنت دیگران بی‌تفاوت باشد، شایسته عنوان آدمیت نیست:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی      نشاید که نامت نهند آدمی  
(گلستان، دیباچه)

در همین زمینه، شاهد مثال‌های متعدد دیگری در آثار سعدی سراغ داریم؛ از آن جمله در گلستان، به اشعار عبرت‌انگیز و انتقادآمیزی برمی‌خوریم که وصف و زبان حال‌گویای کسانی است که فقط و فقط، در اندیشه و دغدغه تأمین و حفظ منافع و مصالح خویشند، از آن جمله است بیت‌های زیر:

گر از نیستی<sup>۲۲</sup> دیگری شد هلاک      مرا هست، بسط را ز طوفان چه باک؟  
(باب هفتم، ص ۱۶۷، ضمن ماجرای جدل سعدی با مدعی...)

و نیز:

دونان چو گلیم خویش بیرون بردند      گویند: چه غم گر همه عالم مُردند؟  
(همانجا)

و نیز:

بس گریبهِ خُفت و کس ندانست که کیست      بس جان به لب آمد که بر او کس نگریست  
(باب اول، حکایت ۱۶، ص ۷۰)

و نیز:

ای که بر مرکب تا زنده سواری، مَشتاب      که خر خارکش مسکین در آب و گل است  
آتش از خانه همسایه درویش مخواه      کانچه بر روزن او می‌گذرد دود دل است  
(باب هشتم، ص ۱۸۲)

در بوستان نیز، حکایات و ابیات عدیده‌ای وجود دارد که ضمن آنها، از طرز تفکر و روحیه کسانی نکوهش شده است که جز به خویشتن نمی‌اندیشند. از آن جمله است ماجرای آتش‌سوزی هولناک بغداد که ضمن آن، دکانداری - فارغ از مصائب عظیم همشهریانش - از اینکه به دکان او آسیبی وارد نیامده است، خداوند را سپاس می‌گوید و به مناسبت این خودخواهی و خودمحوری آماج شماتت جهان‌دیده‌ای قرار می‌گیرد که در واقع، کسی جز خود سعدی نیست:

● یکی از نکاتی که معرف واقع‌گرایی و ژرف‌نگری شایان تحسین سعدی است توجه هوشمندانه و مشفقانه وی به احساس اجحاف، حقارت و محرومیتی است که بر اثر مشاهده شکوه و جلال و تفاخر ارباب ثروت و مُکنت، در روحیه تهیدستان و طبقات بی‌بضاعت و یا کم درآمد جامعه پدید می‌آید - احساسی که به آسانی می‌تواند به آلام روحی و عقده‌های روانی جانکاه و نیز اختلافات خانوادگی و تنش‌های اجتماعی خانمان‌براندازی منجر شود:

چو درویش بیند توانگر به ناز      دلش بیش سوزد به داغ نیاز  
و نیز:

مبادا که گنجی ببیند فقیر      که نتواند از حرص خاموش بود  
و نیز:

که بازار هر چه آکنده‌تر      تهیدست را دل پراکنده‌تر

- به اعتقاد سعدی، فقر و فاقه زمینه بس مساعدی را برای گناهکاری، کجروی و فسادگرایی فراهم می‌آورد، به گفته خود وی:
- «اغلب تهیدستان دامن عصمت به معصیت آلاینند و گرسنگان نان رُبایند...»  
و نیز:
- «چه مایه مستوران به علتِ درویشی در عینِ فساد افتاده‌اند و عرض (= حیثیت، آبرو) گرامی به بادِ زشت نامی برداده»  
و نیز:
- با گرسنگی قوتِ پرهیز نماند  
افلاسِ عنان از کفِ تقوی بر باید

### حکایت

شبی دودِ خلقِ آتشی بر فروخت  
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود:  
جهان‌دیده‌ای گفتش: ای بوالهوس  
پسندی که شهری بسوزد به ناز  
بجز سنگدل ناکند معده تنگ<sup>۲۴</sup>  
توانگر خود آن لقمه چون می‌خورد  
... تُکدل<sup>۲۶</sup> چو یاران به منزل رسند

و نیز:

تو را شب به عیش و طرب می‌رود  
... تو را کوه پیکر هیون<sup>۲۷</sup> می‌برد  
... به آرامِ دل خفتگان در بُنه

(۳۴۰۳-۳۴۲۱)

و نیز:

کوتاه‌نظران را نبود جز غمِ خویش

و نیز:

یارانِ کجاوه<sup>۲۹</sup> غم ندارند  
ای ماهِ نهفته سر فرود آر

شنیدم که بغداد نیمی بسوخت  
که دکانِ ما را گزندی نبود!  
تو را خود غمِ خویشتن بود و بس؟  
و گرچه<sup>۳۳</sup> سرایت بود برکنار؟  
چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ<sup>۲۵</sup>  
چو بیند که درویش خون می‌خورد؟  
تُخسبند که وامانندگان از پَسند  
(باب اول، صص ۵۸-۵۹: ۶۳۷-۶۳۰)

چه دانی که بر ما چه شب می‌رود؟  
پیاده چه دانی که خون می‌خورد؟  
چه دانند حالِ کم<sup>۲۸</sup> گرسینه؟  
(باب هفتم، حکایت سلطان طغرل و هندوی پاسبان،

صاحب‌نظران را غم بیگانه و خویش

(مفردات، کلیات سعدی، ص ۸۹۵)

از منقطع‌ان<sup>۳۰</sup> کاروانی

تا حالِ پیادگان بدانی

(قطعات، کلیات سعدی، ص ۸۷۱)

## ۲- آثار ناگوار تقابل فقر و ثروت

یکی از نکاتی که معرف واقع‌گرایی و روشن‌بینی شایان تحسین سعدی در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی است، توجه هوشمندانه این سخنور اندیشمند به احساس حقارت و محرومیتی است که بر اثر مشاهده شکوه و جلال و تفاخر ارباب ثروت و مکنت در روحیه تهیدستان و طبقات بی‌بضاعت و یا کم درآمد جامعه پدید می‌آید - احساسی که به آسانی می‌تواند به آلام روحی و عقده‌های روانی جانکاه و نیز به اختلافات خانوادگی و تنش‌های اجتماعی خانمان براندازی منجر شود.

خوشبختانه در این خصوص نیز، شواهد متعددی از اشعار و حکایات آموزنده سراغ داریم که از آن میان، به

● از شواهد موجود چنین برمی آید که در دوران سعدی نیز، «ثروت» حلال اکثر مشکلات و گشاینده بسیاری از درهای بسته و در نتیجه منشاء مهم نفوذ کلمه، سلطه و قدرت به شمار می رفته است. به قول خود وی:

«تهیدستان را دست دلیری بسته و پنجه شیری شکسته»  
و نیز:

«هر که را زر در ترازوست زور در بازوست. [و آنکه بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد.]»

ذکر سه تک بیت و دو حکایت کوتاه اکتفا می شود:

چو درویش<sup>۳۱</sup> بیند توانگر به ناز

دلش بیش سوزد به داغ نیاز

(بوستان، باب پنجم، ص ۱۴۰:۲۶۰۴)

و نیز:

که بازار چندان که آکنده تر

تهیدست را دل پراکنده تر

(همان، باب نهم ص ۱۸۲:۳۵۸۰)

و نیز:

مبادا که گنجی ببیند فقیر

که نتواند از حرص خاموش بود

(نقل از امثال و حکم دهخدا، ص ۱۳۹۷)

و اما حکایات:

### یک - حکایت زور آزمای تنگدست

در این داستان از مُشت زن تیره بختی سخن می رود که از فرط تنگدستی و فشار گرسنگی، ناگزیر، به کار پر مشقت گل کشی روی آورده است. وی، پیوسته، بر ناز و نعمتی که مرفهان و متمنعان پیرامونش از آنها برخوردارند، حسرت می خورد و با نهایت نومیدی و تلخکامی روزگار می گذراند. حکایت مزبور، در واقع، مصداق بارزی را از تأثیر مخرب اختلافات طبقاتی در ایجاد روحیه ناامیدی و نارضایی در میان قشرهای تهیدست و یا کم درآمد جامعه و برانگیختن حالت بغض و کینه در آنها نسبت به قشرهای مرفه و پر درآمد ارائه می کند:

یکی مشت زن بخت روزی نداشت

نه اسباب شامش مهیا نه چاشت

ز جور شکم گل کشیدی به پُشت

که روزی محال است خوردن به مُشت

مدام از پریشانی روزگار

دلش پر زحسرت، تنش سوگوار

گهش جنگ با عالم خیره گش<sup>۳۲</sup>

گه از دیدن عیش شیرین خلق

گه از کار آشفته بگریستی

فرو می شدی آب تلخش به حلق

که از کار آشفته بگریستی

که کس دید از این تلخ تر زیستی؟

کسان شهد نوشند و مرغ و بره

مرا روی نان می نبیند تره

گر انصاف پُرسی نه نیکوست این

برهنه من و گربه را پوستین

چه بودی<sup>۳۳</sup> که پایم در این کار گل

به گنجی فرو رفتی از کام دل

مگر روزگاری هوس را ندمی

زخود گرد محنت بیفشاندمی

(بوستان، باب اول، ص ۷۱:۹۵۹-۹۵۰)

در دنباله داستان، سعدی به واقعه غیرمنتظره ای اشاره می کند که برای مشت زن مزبور، هنگام زیور و کردن زمین به منظور گل کشی، پیش می آید: وی، ناگهان به استخوان زرخدان انسان مرده ای برخورد می کند که تمام دندانهای آن که روزگاری همانند صدف و گوهر بودند، فرو ریخته اند. زرخدان پوسیده، به زبان حال، خطاب به مشت زن می گوید که «ای خواجه با بینوایی بساز!» چرا که عاقبت کار دهان، چه شهد نوشیده و چه خون دل خورده باشد،

جز این که می‌بینی نیست!

نه این است حال دهن زیر گل؟!  
... اگر بنده‌ای بار بر سر برد  
در آن دم که حالش دگرگون شود<sup>۳۴</sup>

شکر خورده انگار با خون دل!  
و گر سر بر اوج فلک بر برد  
به مرگ، از سرش هر دو بیرون شود  
(همان باب، ص ۹۶۷-۹۶۸:۷۲)

نیک پیداست که سعدی در این ابیات، خواسته یا ناخواسته، درصدد القای این اندیشه توجیه‌گرایانه و تسکین‌دهنده است که اگر آدمیان در این جهانِ خاکی در معرض انواع نابرابریها و بی‌عدالتی‌های فاحش قرار دارند، بعد از مرگ، از تساوی کامل برخوردار خواهند شد. چرا که، از آن پس، بین ثروتمندترین و فقیرترین آنان و میان قدرتمندترین آنها کمترین تفاوت و تبعیضی وجود نخواهد داشت.<sup>۳۵</sup> همه در سینه خاک سرد خفته‌اند و دیر یا زود، خود، به خاک تبدیل می‌شوند، و این نکته‌ایست که سعدی در چندین جای دیگر آثار خود از جمله در گلستان، متعرض آن شده است:

یکی امروز کامران بینی  
روزکی چند باش<sup>۳۶</sup> تا بخورد  
فرق شاهی و بندگی برخاست  
بالله از خاک مرده باز کنند

دیگری را دل از مجاهده<sup>۳۷</sup> ریش  
خاک، مغز سر خیال اندیش  
چون قضای نیشته<sup>۳۸</sup> آمد پیش  
نشناسی توانگر از درویش<sup>۳۹</sup>  
(باب اول، حکایت ۲۸، ص ۸۰)

و نیز:

ای پادشاه شهر چو وقت فرا رسد

تو نیز با گدای محلت برابری  
(قصائد فارسی، کلیات سعدی، انتشارات جاویدان، ص ۹۴۶)

### دو - حکایت مرد درویش و همسایه توانگر

در این داستان، سعدی از ماجرای مرد تهیدستی حکایت می‌کند که در مجاورت همسایه‌ای بس توانگر زندگی می‌کند. همسر مرد که از مشاهده رفاه و جاه و جلال همسایه متعجبش سخت یکه خورده و دچار غبطه و رشک شده است، شوهر را به سبب آنکه نتوانسته است زندگی مرفه‌ی برایش فراهم آورد، به باد سرزنش می‌گیرد و جسورانه فقر و درماندگی وی را به رخ می‌کشد.

در حکایت یاد شده، سعدی نقش بسیار مؤثر فاصله‌های طبقاتی را در ایجاد تنش‌های اجتماعی و به‌ویژه در برانگیختن اختلاف‌های خانوادگی و مناقشه‌های زناشویی در بین خانواده‌های بی‌بضاعت و یا کم‌بضاعت، به روشنی نشان می‌دهد. اینک، به نقل بخش اصلی داستان می‌پردازیم:

... زنی جنگ پیوست با شوی خویش  
که کس چون تو بدبخت، درویش نیست  
بیاموز مردی ز همسایگان  
... کسان را زر و سیم و ملک است و زخت  
بر آورد صافی دل صوف<sup>۴۱</sup> پوش  
که من دست قدرت ندارم به هیچ  
نکردند در دست من اختیار

شبانگه چو رفتش تهیدست پیش  
چو زنبور سُرخت جز این نیش نیست  
که آخر نیش قحبه<sup>۴۰</sup> رایگان  
چرا همچو ایشان نه‌ای نیکبخت؟  
چو طبل از تهیگاه خالی خروش  
به سر پنجه دست قضا بر میچ<sup>۴۲</sup>  
که من خویشان را کنم بختیار<sup>۴۳</sup>

(بوستان، باب پنجم، ص ۷۱: ۲۶۱۱-۲۶۰۴)

### ۳- تدبیرها و راهکارهای مواجهه با ناداری و تهیدستی

پیش از این، از اعتقاد سعدی به مقدر بودن فقر و غنا و معین و مقسوم بودن رزق و روزی آدمیان یاد کردیم. در اینجا، باید این نکته را اضافه کنیم که عقیده مزبور هرگز موجب نشده است که وی از اندیشه همدردی با درماندگان و توصیه به دستگیری از تهیدستان و محرومان غافل بماند؛ به‌خصوص که خود وی، در ایام کودکی و دوران یتیمی،



رنج و محنت مستمندی و ناداری را شخصاً تجربه کرده است زیرا:

آن که در راحت و تنعم زیست  
حالی درماندگان کسی داند  
او چه داند که حالِ گرسینه چیست؟  
که به احوالِ خویش درماند  
(گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۲)

و نیز:

مرا باشد از دردِ طفلانِ خیر  
که در طفلی از سر برفتم پدر  
(بوستان، باب دوم: ص ۸۰: ۱۱۵۲)  
ذیلاً مواردی چند از سفارش‌های مؤکد سعدی را در باب لزوم توجه به احوال تهیدستان و ضرورت اعانت به آنها، که اکثراً در گلستان و بوستان آمده است، ذکر می‌کنیم:

نیم نانی گر خورد مردِ خدا  
بذلِ درویشان کند نیمِ دگر  
(گلستان، باب اول، حکایت ۳، ص ۶۰)

و نیز:

کارِ درویشِ مستمند برآر  
نخواهی که باشی پراکنده دل<sup>۴۴</sup>  
که تو را نیز کارها باشد  
(همان باب، حکایت ۳۵، ص ۸۳)

به حالِ دلِ خستگان<sup>۴۶</sup> درنگر  
درونِ فروماندگان شاد کن  
پراکنندگان را ز خاطر مهل<sup>۴۵</sup>  
(بوستان، باب دوم، ص ۷۶: ۱۱۳۰)

ره نیکمردانِ آزاده گیر  
درونِ پراکنندگان جمع‌دار<sup>۴۷</sup>  
که روزی دلی خسته باشی مگر  
ز روزِ فروماندگی یاد کن  
(همانجا)

درونِ پراکنندگان جمع‌دار<sup>۴۷</sup>  
چه استاده‌ای دست افتاده گیر  
(همان باب، ص ۸۳: ۱۲۳۶)  
که جمعیت باشد از روزگار<sup>۴۸</sup>  
(همان باب، ص ۸۷: ۱۳۲۹)

و نیز:

توانگران که به جنبِ سرای درویشند  
مروت است که هر وقت از او نیندیشند  
(غزلیات، کلیات سعدی، ص ۵۸۰)

### ثروت و عبادت

از دیدگاه سعدی، عبادت شایسته مستلزم برخورداری از خاطری آسوده و معیشتی فراهم است و با تهیدستی و نگرانی‌های ناشی از آن سازگاری ندارد. در تأیید این مدعا شاهد مثالهای فراوانی - اعم از حکایات، کلماتِ قصار و اشعار - سراغ داریم که اکثراً در گلستان ذکر شده‌اند از آن زمره است داستان کوتاه زیر:

### حکایت

یکی از پادشاهان عابدی را پرسید که اوقات عزیزت چون می‌گذرد؟ گفت: همه شب در مناجات و سحر در

● «از دیدگاه سعدی، دینداری و عبادت شایسته مستلزم برخورداری از خاطری آسوده و معیشتی فراهم است و با تهیدستی و نگرانی‌های ناشی از آن سازگاری ندارد چرا که:

«قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوتِ نظیف...»

و نیز:

«فراغت با فاقه نپوندد (= جمع نشود) و جمعیت (= آرامش خاطر برای عبادت) در تنگدستی صورت نیندد...»

دعای حاجات و همه روز در بندِ اخراجات<sup>۴۹</sup>. ملک را مضمونِ اشارت عابد معلوم گشت. فرمود تا وجه کفاف<sup>۵۰</sup> او معین دارند تا بارِ عیال و اطفال از دل او برخیزد.

ای گرفتار پای‌بندِ عیال  
غم فرزند و برگ<sup>۵۱</sup> و جامه و قوت<sup>۵۲</sup>  
همه روز اتفاق می‌سازم<sup>۵۳</sup>  
شب چو عقَدِ نماز می‌بندم<sup>۵۴</sup>

دگر آزادگی مَبْنَد خیال  
بازت آرد ز سیر در ملکوت  
که شبی با خدای پردازم  
چه خورد بامداد فرزندم؟<sup>۵۵</sup>

(باب دوم، حکایت ۳۱، ص ۱۰۰)

در حکایتی دیگر، با عنوان «جدال سعدی با مدعی در [بیان] توانگری و درویشی» سخنان منشور و منظوم متعددی در بابِ ضرورتِ تأمین فراغتِ خاطر برای انجام دادن عبادات به نحو مطلوب مشاهده می‌شوند که گرچه در مقام مناظره و نفیِ گفته‌ی طرفِ مقابل اظهار شده‌اند، ولی با توجه به متن حکایت، می‌توان آنها را، تا حدود زیادی، نظر و عقیده شخصی سعدی تلقی کرد. از آن جمله‌اند استدلال‌های زیر:

«...قوتِ طاعت در لقمه‌ی لطیف است و صحتِ عبادت در کسوت<sup>۵۶</sup> نظیف. پیداست که از معده‌ی خالی چه قوت آید و از دستِ تهی چه مروّت و از پایِ بسته چه سیر آید و از دستِ گرسنه چه خیر؟ (باب پنجم، ص ۱۶۳)

و نیز:

«فراغت<sup>۵۷</sup> با فاقه نیبوند<sup>۵۸</sup> و جمعیت<sup>۵۹</sup> در تنگدستی صورت نبندد... [که]

خداوند مُکنت به حق مشغول<sup>۶۰</sup> پراکنده روزی، پراکنده دل  
پس عبادتِ اینان (= توانگران) به قبول نزدیکتر است که جمعند و حاضر نه پریشان و پراکنده خاطر، اسباب معیشت ساخته و به اورادِ عبادت پرداخته» (همانجا)

و نیز:

[مشغولِ کفاف<sup>۶۱</sup> از دولتِ عفاف محروم است و مُلکِ فراغت زیر نگینِ رزق معلوم] (همان باب، ص ۱۶۴)

و نیز:

[اغلب تهیدستان دامن عصمت به معصیت آلاینند و گرسنگان نان رُبایند [که]:

[چون سگِ درنده گوشت یافت، نپرسد  
کاین شترِ صالح است یا خرِ دَجال]

(همانجا)

و نیز:

چه مایه<sup>۶۲</sup> مستوران<sup>۶۳</sup> به علتِ درویشی<sup>۶۴</sup> در عینِ فساد افتاده‌اند و عرض<sup>۶۵</sup> گرامی به بادِ زشت نامی برداده.

با گرسنگی قوتِ پرهیز نماند  
افلاسِ عنان از کفِ تقوی برُبايد

(همانجا)

ناگفته نماند که از نظر سعدی، فراغتِ خاطر و تأمین معاش و مؤنت از آن جهت مطلوب و مستحسن است که امکان عبادت و زهد و تقوی را فراهم و یا تسهیل می‌کند. از این رو، باید به منزله‌ی زمینه‌ی مناسب و وسیله تلقی شود و نه هدف. در ضمن، باید مراقب بود که وسیله جایگزین هدف نشود.

در تأیید این معنی، چندین حکایت در گلستان ذکر شده است که به نقل دو مورد شاخص آنها اکتفا می‌شود:

### حکایت

یکی [را] از علمای راسخ پرسیدند که چه فرمایی در نانِ وقف<sup>۶۶</sup>؟ گفت: اگر نان از بهر جمعیتِ خاطر<sup>۶۷</sup> می‌ستاند حلال است و اگر جمع از بهر نان می‌نشیند،<sup>۶۸</sup> حرام.

«نان از برای کُنجِ عبادت گرفته‌اند  
صاحب‌دلان نه کُنجِ عبادت برای نان»

(باب دوم، ص ۱۰۲، حکایت ۳۴)

و نیز:

«جوانمرد که بخورد و بدهد به از عابدی که نخورد و بنهد» (باب هشتم، ص ۱۸۰)

● به باور سعدی، «ثروت» و «کرامت» دو مقولهٔ جمع ناشدنی‌اند: صاحبانِ مکنّت و نعمت نوعاً فاقد کرامت‌اند و در مقابل، اهل کرامت بی‌بضاعت یا کم‌بضاعت.  
 خداوندانِ نعمت را کرّم نیست کریمان را به‌دستِ آندرِ درم نیست  
 ولی نکته مهم و شگفت‌انگیز اینجاست که کریمان، به‌رغم بی‌بضاعتی و یا کم‌بضاعتی‌شان، هیچ‌گاه دست از کرّم ذاتی و فطری خود برنمی‌دارند:  
 کمال است در نفسِ مردِ کریم گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

### حکایت

«... پادشاهی را مهمی پیش آمد. گفت: اگر انجام این حالت به مراد من برآید چندین درهم<sup>۶۹</sup> دهم زاهدان را. چون حاجتش برآمد... یکی را از بندگان خاص کیسه‌ای درم داد تا صرف کند [برزاهدان]... همه روز بگردید و شبانگه باز آمد و درم‌ها بوسه داد و پیش ملک بنهاد و گفت: زاهدان را چندان که طلب کردم نیافتم. گفت: این چه حکایت است؟ آنچه من دانم در این مُلک چهارصد زاهد است. گفت: ای خداوندِ جهان، آن که زاهد است نمی‌ستاند و آن‌که می‌ستاند زاهد نیست!...» (باب دوم، ص ۱۰۲، حکایت ۳۳)

### ثروت و فسق

«توانگر فاسق کلوخ زرانود است و درویش صالح شاهدِ خاک‌آلود، این دلقِ موسی است مرقع<sup>۷۰</sup> و آن ریشِ فرعون مُرّصع<sup>۷۱</sup>» (گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۳)

### ثروت و قدرت

از شواهد موجود چنین برمی‌آید که در دوران سعدی نیز، ثروت، حلالِ اکثر مشکلات و گشایندهٔ بسیاری از درهای بسته و در نتیجه منشاء مهم نفوذِ کلمه، سلطه و قدرت به‌شمار می‌رفته است. برای اثبات این مدعا شاهد مثال‌های عدیده‌ای از سعدی، به نثر یا به نظم، یافت می‌شود. شایان یادآوری است که در این شواهد از «ثروت» اغلب به «زر» یا «سیم» و «دینار» یا «درهم» تعبیر می‌شده است. طبق شیوهٔ معمول، سخن را از گلستان با کلمات قصار و ابیات شیوایش آغاز می‌کنیم:

[زر نداری نتوان رفت به زور از دریا]

[زور ده مرده چه باشد زر یک مرده بیار]<sup>۷۲</sup>

(باب سوم، حکایت ۲۸، ص ۱۲۵)

«تهیدستان را دستِ دلیری بسته و پنجهٔ شیری شکسته.»

(همان باب، ص ۱۲۵)

چه خوش گفت آن تهیدستِ سلحشور

جُوی زر بهتر از پنجاه من زور

(همانجا)

و نیز:

«هر که را زر در ترازوست، زور در بازوست [و آن‌که بر دینار دسترس ندارد، در همهٔ دنیا کس ندارد]»

(گلستان، باب پنجم، حکایت ۱۹، ص ۱۴۶)

هر که زر دید سر فرود آرد

ور ترازوی آهنین دوش است<sup>۷۳</sup>

(همانجا)

در بوستان نیز، شاهد مثال‌های متعددی در زمینهٔ اهمیت ثروت و موقعیت برتر صاحبان آن ذکر شده است از آن زمره ضمن داستانی زیر عنوان «حکایت مُمسک و فرزند ناخلف» به افراد بی‌بضاعت توصیه شده است که فکر عشق و عاشقی را از سرِ خود به در کنند چرا که معشوق به عاشقی که فاقد مال و منال کافی باشد، کمترین اعتنایی نخواهد کرد:

اگر تنگدستی مرو پیش یار

و گر سیم داری بیا و بیار

اگر روی بر خاکِ رویش نهی  
خداوند<sup>۷۴</sup> زر بر کند چشم دیو  
تهی دست در خوبرویان مپیچ  
به دستِ تهی برنیاید امید

جوابت نگوید به دست تهی  
به دام آورد صخرِ جَنی<sup>۷۵</sup> به ریو  
که بی هیچ مردم<sup>۷۶</sup> نیرزند هیچ  
به زر برکنی چشم دیو سپید

(بوستان، باب دوم، ص ۸۲:۱۲۱۷-۱۲۱۳)

سعدی، همچنین، جنگجویی و دلاوری سربازان را در صحنه نبرد تابع مستقیم تأمین رضایتِ خاطر آنها از نظر مالی می‌داند:

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد

وگَرش زر ندهی سر بنهد در عالم<sup>۷۷</sup>

(گلستان، باب اول، حکایت ۱۴، ص ۶۸)

و نیز:

عدو را به جای خَسک<sup>۷۸</sup> دُر بریز

که احسان کند کند دندان تیز

(بوستان، باب اول: ص ۷۳:۹۹۷)

چو دارند گنج از سپاهی دریغ

دریغ آیدش دست بردن به تیغ

(همان باب: ص ۷۵:۱۰۴۲)

چه مردی کند در صفِ کارزار

که دستش تهی باشد و کارزار؟

(همانجا: ۱۰۴۳)

### ثروت و کرامت

از دیدگاه سعدی، ثروت و کرامت مقوله‌هایی جمع ناشدنی‌اند: صاحبانِ مکنّت و نعمت فاقدِ کرامت‌اند و در مقابل، اهل کرامت بی‌بضاعت و یا کم بضاعت.

کریمان را به دست آندرِ درم نیست

خداوندانِ نعمت را کَرَم نیست<sup>۷۹</sup>

(گلستان، باب هفتم، ص ۱۶۳)

ولی نکته مهم و شگفت‌انگیز اینجاست که کریمان، به رغم بی‌بضاعتی و یا کم بضاعتی‌شان، هیچ‌گاه دست از کَرَم ذاتی و فطری خود برنمی‌دارند:

کمال است در نفسِ مردِ کریم

گَرش زر نباشد چه نقصان و بیم؟

مپندار اگر سفله قارون شود

که طبع لئیمش دگرگون شود

وگر در نیابد کرم پیشه نان

نهادش توانگر بود همچنان

مروت زمین است و سرمایه زرع

بده کاصل خالی نماند ز فرع

(بوستان، باب ششم، صص ۱۵۱-۱۵۰):

(۲۸۳۹-۲۸۴۲)

در این میان، آنچه بیشتر مایه شگفتی و تحسین می‌شود، تلاش بعضی از اصحابِ کرم است که با ایثارگری و مشکل‌آفرینی برای خویشان، درصددِ رفع دشواری‌های دیگران برمی‌آیند. اینان، با طیب‌خاطر، آماده‌اند تا به‌منظور رهایی دیگری از گرفتاری و درماندگی، خود را دچار مشکل و مخمصه کنند. نمونه بارز این بینش و منش آرمانی و فوق‌انسانی را می‌توان در یکی از حکایت‌های دلپذیر بوستان تحت عنوان «حکایت کَرَم مردانِ صاحب‌دل» یافت:

### حکایت

به موجب حکایت مزبور، بدهکاری به‌خاطر ناتوانی از ادای دین، به زندان می‌افتد. بزرگمردی از این ماجرا آگاه و سخت آزردده‌خاطر می‌شود و به رغم فقدانِ بضاعتِ مالی، ضمانت و کفالت وی را بر عهده می‌گیرد و بدین طریق موجبات رهایی او را از بند فراهم می‌آورد:

به خصمان<sup>۸۰</sup> بندی<sup>۸۱</sup> فرستاد مرد

که ای نیک نامانِ آزاد مرد

بدارید چندی کف از دامنش

و گر می‌گریزد ضمان بر منش<sup>۸۲</sup>

(باب دوم، ص ۸۴:۱۲۶۴-۱۲۶۳)

به دنبال آن، به بدهکار توصیه می‌کند که هرچه زودتر فرار اختیار کند؛ و او هم، خواسته وی را اجابت می‌کند. چندی نمی‌گذرد که طلبکاران، به منظور دریافت طلب خود، سراغ مکفول را می‌گیرند و چون از او اثری نمی‌یابند به کفیل مراجعه می‌کنند تا او را تحویل دهد و یا بدهی او را بپردازد. بدیهی است که هیچ‌یک از این دو کار از ضامن ساخته نیست. از این رو، ناگزیر، به جای مکفول راهی زندان می‌شود:

شنیدم که در حبس چندی بماند      نه شکوت<sup>۸۳</sup> نبشت و نه فریاد خواند

(همانجا: ۱۲۷۰)

از قضا، گذارِ پارسایی به زندان می‌افتد و چون با بزرگمرد روبه‌رو می‌شود در و جنات او، کمترین اثری از عدم امانت و سوءنیت مشاهده نمی‌کند از این رو، خطاب بدو می‌گوید:

نپندارمت مالِ مردم خوری      چه پیش آمدت تا به زندان دری؟

(همانجا: ۱۲۷۲)

و کفیل در بند او را چنین پاسخ می‌دهد:

بگفت: ای جلیسِ مبارک نَفَسِ      نخوردم به حیلَتِ گری مالِ کس  
یکی ناتوان دیدم از بند ریش<sup>۸۴</sup>      خلاصش ندیدم به جز بندِ خویش<sup>۸۵</sup>  
ندیدم به نزدیک رایم پسند      من آسوده و دیگِری پای‌بند<sup>۸۶</sup>

(همانجا: ۱۲۷۵-۱۲۷۳)

صرف نظر از حکایت‌های یاد شده، سعدی، در چندین جای دیگر هم، کرامت را فضیلتی ستودنی می‌شمارد؛ از جمله ضمن یکی از حکایات گلستان، کرم پیشگی را موجب سعادت دنیا و آخرت می‌شمارد:

آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت      سرِ عاقبت اندر سرِ دنیا و درم کرد  
خواهی که مُمْتَع<sup>۸۷</sup> شوی از دینی و عقبی      با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد

(باب هشتم، ص ۱۶۹)

و در دنباله آن، اجر کرامت را موکول و مشروط بدان می‌داند که با منت‌گذاری همراه نشود:

درخت کرم هر کجا بیخ کرد<sup>۸۸</sup>      گذشت از فلک شاخ و بالای او  
گر امیدواری کز او برخوری      به منت منه آره بر پای او

(همانجا)

و نیز توصیه می‌کند که:

گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم      ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد

(باب هشتم، ص ۱۹۰)

و در جایی دیگر، کرم را مایه نیکنامی به‌شمار می‌آورد:

اگر پرورانی درخت کرم      بر نیکنامی خوری لاجرم  
(بوستان، باب چهارم، ص ۱۲۵: ۲۲۵۴)

و نیز آن را موجب پوشاندن عیب‌ها و نقص‌ها می‌داند:

● گرچه سعدی، در عالم واقع‌گرایی، زر و سیم را برطرف کننده اکثر دشواری‌ها و پرازکننده بسیاری از قفل‌ها تلقی می‌کند، ولی این به معنای آن نیست که وی، در جهان آرمانی‌اش، تمکن و تنعم را ملاک و معیار منزلت آدمیان بداند و امتیازها و فضیلت‌هایی نظیر نیکوکاری، نیکنامی، حکمت و امثال آن را نادیده بگیرد چرا که:

نه منعم به مال از کسی برتر است      خر آر جُلّ اطلس بپوشد خر است!

و نیز:

هرگز به مال و جاه نگردد بزرگ نام      بدگوهری که خُبثِ طبعیش در رگ است

ور کریمی دو صد گنه دارد

کَرَمَشْ عیب‌ها فرو پوشد  
(گلستان، باب هشتم، ص ۱۹۰)

و نیز:

[نبشته است بر گورِ بهرام گور

که دستِ کَرَم به که بازوی زور  
(همان، باب دوم، ص ۱۰۸)

### ثروت و منزلت

پیش از این گفتیم که سعدی، در عالم واقع‌گرایی، ثروت - و یا به تعبیر آن ایام «زر و سیم» - را حلال‌اکثر دشواریها و کلید بسیاری از قفل‌ها تلقی می‌کند؛ ولی این اعتقاد به معنای آن نیست که وی، در جهان آرمانی‌اش، تمکن و تنعم را ملاک و مبنای منزلت آدمیان بداند و امتیازها و فضیلت‌هایی نظیر نیکوکاری، نیکنامی و حکمت و امثال آن‌را نادیده بگیرد. ابیات زیر شاهد گویای این مدعاست:

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت

نوشیروان نمرود که نام نکو گذاشت

(گلستان، باب اول، حکایت ۱۸، ص ۷۴)

گر فریدون شود به نعمت و مُلک

بی‌هنر را به هیچ کس مشمار

(همان، باب سوم، حکایت ۱۳، ص ۱۱۴)

گر بی‌هنر به مال کُند فخر بر حکیم

...نِ خَرَشْ<sup>۸۹</sup> شمار و گَر گاوِ عنبر<sup>۹۰</sup> است

(همان، باب هفتم، جدال سعدی با مدعی، ص ۱۶۴)

و نیز:

نه منعم به مال از کسی بهتر است

خرار جُلّ اطلس پیوشد خر است!

(بوستان، باب چهارم، ص ۲۰:۲۱۱۱)

و نیز:

هرگز به مال و جاه نگردهد بزرگ نام

بد گوهری که خُبثِ طبعیش در رگ است

قارون گرفتست که شدی در توانگری

سگ نیز با قلاده ز رین، همان سگ است

(قطعات، کلیات سعدی، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴، ص ۸۲۲)

ناگفته نگذاریم که سعدی، در یکی از حکایات گلستان که بخش عمده آن به شرح و توضیح فواید و مزایای سفر و سیر در آفاق اختصاص یافته است، دیگر بار، به عالم واقع‌گرایی باز می‌گردد:

منعم<sup>۹۱</sup> به کوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت

وان را که بر مراد جهان نیست دسترس

در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت<sup>۹۲</sup>

(باب سوم، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

ثروت و نیکنامی ← ثروت و کرامت

خزانه ← خزینه

خزینه (= خزانه):

از دیرباز، «خزینه»، به‌عنوان نهاد متصدی دریافتی‌ها و پرداختی‌های دستگاه حاکمه و محل ثبت و ضبط و رسیدگی به داراییها و بدهی‌های آن، نقش و اهمیت بسزایی در سازمان اداری حکومت ایران - دیوان - داشته است تا آنجا که می‌توان گفت نهاد مزبور، کم و بیش، وظیفه وزارت دارایی امروز را ایفا می‌کرده است. به‌همین مناسبت، در آثار سعدی، در چندین مورد، اشاره‌ها و توصیه‌هایی درباره چگونگی عملکرد مطلوب این نهاد و جلوگیری از گرایش آن به افراط یا تفریط مشاهده می‌شود که ذیلاً از موارد شاخص آنها یاد می‌شود. (پیش از این، به توصیه‌های مؤکد سعدی درباره ضرورت حفظ تعادل بین دخل و خرج اشاره کرده‌ایم):

«خزینه باید که همه وقتی موفر<sup>۹۳</sup> باشد و خرج بی‌وجه<sup>۹۴</sup> روا ندارد که دشمنان در کمین‌اند و حوادث در

● در آثار سعدی، در چندین مورد توصیه‌های موکدی دربارهٔ عملکرد مطلوب نهاد «خزینة» (= خزانه) و جلوگیری از گرایش آن به افراط یا تفریط و نیز ضرورت حفظ تعادل بین دریافت‌ها و پرداخت‌های آن و اجتناب از خاصه خرجی‌ها و هزینه‌های بی‌مورد مشاهده می‌شود از آن جمله: «خزینة باید که همه وقتی موفر (= دارای موجودی فراوان) باشد و خرج بی‌وجه رو ندارد که دشمنان در کمین‌اند و حوادث در راه»

و نیز:

«خزینة بیت‌المال لقمه (= متعلق به) مساکین است نه طعمه شیاطین»

و نیز:

خزائن پُر از بهر لشکر بُود      نه از بهر آذین و زیور بُود

راه»

(نصیحة‌الملوک، کلیات سعدی، ص ۵۲)

«خزینة بیت‌المال لقمه مساکین است نه طعمه شیاطین» (نقل از امثال و حکم دهخدا، ص ۷۳۸)

\*\*\*

«پادشه صاحب‌نظر باید تا در استحقاق همگان به تأمل نظر فرماید پس هر یکی را به قدر خویش دلداری کند،<sup>۹۵</sup> نه گوش بر قول متوقعان که خزینة تهی ماند و چشم طمع پر نشود<sup>۹۶</sup> بلکه خداوندان عزت نفس را خود همت بر این فرود نیاید که تعریف حال خود کنند یا شفیع انگیزند.<sup>۹۷</sup> پس نظر پادشاه را فایده آن است که مستوجب نواخت<sup>۹۸</sup> را بی‌ذل تعریف، اسباب فراغت و مؤنت جمعیت مهیا دارد<sup>۹۹</sup> که بزرگ همت نخواهد<sup>۱۰۰</sup> و خواهنده نیابد<sup>۱۰۱</sup>»

(نصیحة‌الملوک، کلیات سعدی، ص ۴۹-۴۸)

در بوستان نیز، ضمن حکایتی کوتاه، از قول پادشاهی قناعت‌پیشه که برای پوشش خود به لباس کم‌بهای اکتفا می‌کرد، چنین آمده است:

وزاین بگذری زیب و آرایش است  
که زینت کنم بر خود و تخت و تاج  
ولیکن خزینة نه تنها مراست  
نه از بهر آذین و زیور بود

بگفت: این قدر ستر و آسایش است  
نه از بهر آن می‌ستانم خراج  
... مراهم ز صد گونه آز و هواست  
خزاین پُر از بهر لشکر بود

(باب اول: ۴۶۷-۴۶۴)

دانش ← دانایی

دانایی

از دیدگاه سعدی، ارج و منزلت دانایان، همانند ارزش زر خالص و تمام عیار، در همه جا شناخته و معلوم است. وجود مردم دانا مثال زر طلا<sup>۱۰۲</sup> است به هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

(گلستان، باب سوم، حکایت ۲۸، ص ۱۲۰)

ولی در مقابل، نادانان، هر چند که بزرگزاده هم باشند، از کمترین اقبال و احترامی - چه در وطن و چه در غربت - برخوردار نیستند:

که در دیارِ غریبش به هیچ نستانند

بزرگزاده نادان به شهر واماند

(همانجا)

دخل: درآمد، عایدی، منفعت

به اعتقاد سعدی، خردمندی و استواری اندیشه اقتضاء می‌کند که برای کسب و تأمین درآمد آتی، هم امروز به سرمایه‌گذاری لازم اقدام شود و این نکته‌ایست که امروزه از مبانی مسلم دانش اقتصاد محسوب می‌شود: «قوت رأی آن است که دخل فردا امروز بکارد و کار امروز به فردا نگذارد»

(نصیحة‌الملوک، کلیات سعدی، ص ۵۸)

### دخل حرام و خرج نافرجم

سعدی درآمد ناشی از دريوزگی را «دخل حرام» و مصرف آن را در طريق لهو و لعب و معصیت «خرج نافرجم» تلقی می‌کند:

هیچ دانی که چیست دخل حرام؟  
یا کدام است خرج نافر جام؟  
به گدایی فراهم آوردن  
پس به شوخی و معصیت خوردن!  
(مثنویات، کلیات سعدی، ص ۸۵۳)

درآمد ← دخل

درآمد کار نکرده

به رنج و سعی کسی نعمتی به دست آرد

دگر کس آید و بی رنج و سعی بردارد  
(گلستان، باب هفتم، حکایت ۱۹، ص ۱۶۴)

چه گنج‌ها که نهادند و دیگری برداشت؟

چه رنج‌ها که کشیدند و دیگری آسود؟  
(قطعات، کلیات سعدی، چاپ جاویدان، ص ۸۳۳)

رانت ← درآمد کار نکرده

### ربا(خواری)

سعدی سخنوری است پایبند شریعت و اوامر و نواهی آن. از این‌رو، در گوشه و کنار آثار وی مواردی از امر به معروف و نهی از منکر مشاهده می‌شود؛ از آن جمله است داستان کوتاهی در بوستان که موضوعش مذمت رباخواری و عاقبت شوم آن و خلاصه‌اش به شرح زیر است:

#### حکایت

رباخواری<sup>۱۳</sup>، هنگام بالا رفتن از نردبان سقوط می‌کند و بر اثر این حادثه، در دم، جان می‌سپارد. پسرش چند روزی را به سوگواری و غمخواری برای او می‌گذراند و سپس عیش و عشرت را با دوستانش از سر می‌گیرد. شبی، پدر را در خواب می‌بیند و از حال و روزش در جهان دیگر جويا می‌شود؛ و پدر در پاسخش چنین می‌گوید: از روی نردبان، یکسره، به درون دوزخ فرو افتادم!

... به خواب اندرش دید و پرسید حال  
بگفت: ای پسر قصه بر من مخوان  
که چون رستی از حشر و نشر و سؤال؟<sup>۱۴</sup>  
به دوزخ در افتادم از نردبان

(باب پنجم: ۲۶۷۲-۲۶۷۳)

### رزق

پیش از این، چندین بار، از گرایش سعدی به «جبرگرایی» و «تقدیر باوری» یاد کرده‌ایم. در اینجا، دیگر بار، به یکی از مصادیق و مظاهر بارز این تمایل - اعتقاد به مقدر و مقسوم بودن رزق و روزی آدمیان - برمی‌خوریم. برای اثبات این مدعا، شواهد عدیده‌ای در آثار سعدی سراغ داریم از آن جمله:

«ای طالب روزی بنشین که بخوری<sup>۱۵</sup> و ای مطلوب اجل مرو که جان نبی<sup>۱۶</sup>»

جهد رزق ارکنی و گرنکنی  
برساند خدای عزوجل

(گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۲)

و نیز:

«دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم»



قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه  
فرشته‌ای که وکیل است برخزاین باد

به کفر یا به شکایت برآید از دهنی  
چه غم خورد که بمیرد<sup>۱۰۷</sup> چراغ پیرزنی»

(همانجا)

و نیز:

«صیاد بی‌روزی [ماهی] در دجله نگیرد و ماهی بی‌اجل در خشک نمیرد.  
مسکین حریص در همه عالم همی رود

او در قفای رزق و اجل در قفای او»

(همان، ص ۱۸۳)

\*\*\*

خداوند از آن بنده خرسند نیست

که راضی به قسم<sup>۱۰۸</sup> خداوند نیست

(بوستان، باب ششم، ص ۲۸۰:۱۴۹)

مخور هول ابلیس<sup>۱۰۹</sup> تا جان دهد

همان کس که دندان دهد نان دهد

تواناست آخر خداوند روز

که روزی رساند تو چندین مسوز

(همانجا: ۲۸۰۶-۲۸۰۷)

قسمت خود می‌برند مُنعم و درویش

روزی خود می‌خورند پشه و عنقا

(غزلیات، کلیات سعدی، چاپ جاویدان، ص ۴۴۹)

گویند بکوش تا بیابی

می‌کوشم و بخت یاورم نیست

قسمی که مرا نیافریدند

گر جهد کنم میسر نیست

(ترجیعات، کلیات سعدی، ص ۵۰۸)

ناگفته نماند که سعدی با وجود اعتقاد قاطع به مقدر و مقسوم بودن روزی، عدم تلاش و بیکار نشستن و دست روی دست گذاردن را به امید اینکه رزق، به خودی خود، نصیب مستحقانش می‌شود، جایز نمی‌داند: «رزق اگر چه مقسوم است به اسباب حصول آن [تعلق<sup>۱۱۰</sup>] شرط است و بلا اگر چه مقدر است از ابواب دخول آن، احتراز واجب»

«رزق هرچند بی‌گمان برسد

شرط عقل است جستن از درها

ورچه کس بی‌اجل نخواهد مرد

تو مرو در دهان اژدها»

(گلستان، باب سوم، حکایت ۲۸، ص ۱۲۳)

## یادداشت‌ها

تذکر: تمام شواهد مورد استناد در این مقاله از گلستان (چاپ سوم، ۱۳۷۳) و بوستان (چاپ پنجم، ۱۳۷۵) مصحح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی از انتشارات خوارزمی و در سایر موارد از کلیات سعدی با مقدمه و شرح حال از: محمد علی فروغی، انتشارات ایران (بدون تاریخ نشر) استخراج شده‌اند؛ مگر اینکه به مآخذ دیگری استناد شده باشد.

۱. در اصطلاح اقتصادی واژه «توزیع» به دو مفهوم کاملاً متمایز به کار برده می‌شود:

یک - چگونگی تقسیم ثمره و حاصل تولید یک کشور یا جامعه، طی دوره زمانی معین، بین طبقات و گروه‌های مختلف آن و یا به تعبیر دیگر نحوه تسهیم درآمد ملی یک کشور بین صاحبان عوامل تولید اعم از صاحبان سرمایه (اعم از مالی، فنی، مستغلات) و حقوق‌بگیران و دستمزدبگیران، کارفرمایان و مدیران و...

دو - چگونگی پخش کالاها و خدمات به‌گونه‌ای که در زمان و مکان مطلوب در اختیار مصرف‌کنندگان قرار گیرند. این کار، در واقع، از وظایف بخش بازرگانی است.

در این مقاله، مراد ما از کلمه «توزیع»، مفهوم اول این اصطلاح است که در متون اقتصادی، اغلب از آن، به «توزیع درآمد ملی» تعبیر می‌شود.

۲. بدون کلاه، بی‌سرپوش

۳. کتف

۴. جای خواب، کنایه از مسکن
۵. مشابه این مضمون را در دو بیتی معروف باباطاهر عریان نیز می‌یابیم:  
اگر دستم رسد بر چرخ گردون  
یکی را می‌دهی صد گونه نعمت  
از او پرسم که این چون است و آن چون؟  
یکی را نان جو آلوده در خون!  
(نقل از امثال و حکم دهخدا، ص ۳۴۰)
۶. توزیع غیر عادلانه و نامتناسب ثروتها
۷. آن را می‌گسستم
۸. پارچه یا لباس مندرس و پاره
۹. ابریشم، لباس ابریشمی
۱۰. مصیبت‌ها
۱۱. نظیر این مضمون در یکی از منظومه‌های ابوالطیب مُصعبی - از فضلا و شعرای عصر سامانی - هم آمده است:  
... چرا زیرکانند بس تنگ روزی؟  
چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی؟  
اگر نه همه کار تو بازگونه  
چرا آنکه ناکس تر او را نوازی؟  
(امثال و حکم دهخدا، ص ۵۹۵)
- و نیز در یکی از منظومه‌های ناصر خسرو قبادیانی به شرح زیر:  
یکی را بی‌هنر مال از عدد بیش  
یکی با صد هنر دلتنگ و دل‌ریش  
(همان مأخذ، ص ۲۰۵۹)
۱۲. اتفاق افتاده است، پیش آمده است.
۱۳. نادان، فاقد بصیرت
۱۴. سکه طلا
۱۵. سرانجام از یافتن آن مأیوس شد.
۱۶. غیر منتظره، ناخواسته
۱۷. خوشبختی و بدبختی ما، قبل از تولدمان، رقم خورده است.
۱۸. زورمندی، زورآزمایی
۱۹. زورمندان، قوی پنجگان
۲۰. متحول، ثروتمند
۲۱. زیور، وارونه
۲۲. ناداری، تهیدستی
۲۳. در صورتی که، به شرط اینکه
۲۴. «معه تنگ کردن» کنایه از پرخوری است.
۲۵. «سنگ بر شکم بستن» کنایه از شدت گرسنگی است.
۲۶. نرم دل، حساس (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۲۴۷)
۲۷. شتر، شتر بزرگ و تندرو (همان مأخذ، ص ۲۹۶)
۲۸. در لهجه شیرازی به معنای شکم است (همانجا)
۲۹. کسانی که سوار بر کجاوه هستند
۳۰. از راه ماندگان، عقب مانده‌ها (مراد از بیت مزبور همان مثل معروف است که: «سواره از پیاده خبر ندارد.»)
۳۱. فقیر، تهیدست
۳۲. که به ناروا و بی‌سبب مردم را کُشد (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۲۶۳)
۳۳. چه می‌شد؟ و نیز به معنای ای کاش چنین می‌شد.
۳۴. در آستانه مرگ قرار گیرد.
۳۵. ناگفته نماند که سعدی در اینجا نکته مهمی را مغفول گذارده است: اگر بین مردگان تساوی کامل برقرار است، بین بازماندگان آنها، همچنان نابرابری و بی‌عدالتی حکومت می‌کند.
۳۶. تلاش سخت
۳۷. صبر کن
۳۸. کنایه از مرگ
۳۹. قریب به همین مضمون در رساله «نصیحة الملوک» هم آمده است: «در زندگانی سعی کن تا به از دیگران باشی به فعل و صلاح و کرم، که در مُردگی، پادشاهان و گدایان یکسانند و اگر مدفن سلطانی یا سگبانی باز کنند میان ایشان فرق نتواند کرد.» (کلیات سعدی، ص ۶۲)

۴۰. روسی
۴۱. پشم، پشمینه
۴۲. با قضا و قدر و قسمت کارزار مکن
۴۳. خوشبخت
۴۴. پریشان خاطر (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۲۷۲)
۴۵. از یاد مبر
۴۶. آزرده دلان
۴۷. به دلداری و تیمارجویی دل آزردهگان همت گمار
۴۸. تا از روزگار آسوده خاطر باشی (همان مأخذ، ص ۲۸۳)
۴۹. مخارج روزمره
۵۰. مقررری کافی
۵۱. اسباب، وسایل زندگی (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۳۶۱)
۵۲. خوراک روزانه
۵۳. نیت و تصمیم استوار می‌کنم (همانجا)
۵۴. عقد نماز بستن: نیت کردن و اقامه نماز، گفتن تکبیر (همانجا)
۵۵. در ابتدای این مصراع عبارت «نگران آن می‌شوم که» مستتر است.
۵۶. جامه، لباس
۵۷. آرامش خاطر (برای عبادت)
۵۸. جمع نشود
۵۹. آسودگی خیال
۶۰. مشغول عبادت
۶۱. کسی که سخت درگیر و نگران تأمین معیشت خویش است.
۶۲. چه بسیار
۶۳. کنایه از پرهیزکاران، پارسایان
۶۴. فقر، تهیدستی
۶۵. آبرو، حیثیت
۶۶. از مال وقف نان خوردن و مستمری گرفتن (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۳۶۶)
۶۷. مراد فراغت خاطر است از برای عبادت (همانجا)
۶۸. اگر از برای کسب نان، گوشه عزلت اختیار کرده است.
۶۹. درم (= درهم) سکه نقره را گویند
۷۰. پاره پاره، به هم دوخته
۷۱. به جواهر آراسته
۷۲. معادل ثروت یک نفر
۷۳. هر کس چشمش به زر افتاد تسلیم شود اگرچه ترازوی آهنین بازو باشد (توضیحات دکتر یوسفی، گلستان، ص ۴۵۹)
۷۴. صاحب
۷۵. منظور دیوی است که با حيله‌گری انگشتر سلیمان بن داود را ربود و چندی به نیروی آن بر مملکت او فرمانروایی کرد تا دیگر بار انگشتر به دست سلیمان رسید و بر تخت نشست (توضیحات دکتر یوسفی، بوستان، ص ۲۷۷)
۷۶. افراد کاملاً تهیدست و فاقد بضاعت
۷۷. فرار را برقرار ترجیح خواهد داد.
۷۸. خار فلزی، خار فلزی سه گوشه که در زمان جنگ سر راه دشمن می‌ریخته‌اند تا از پیشروی او جلوگیری کنند. (فرهنگ فارسی، دکتر معین)
۷۹. شکل تصحیف شده بیت مزبور به شرح زیر است:  
 کرم داران عالم را درم نیست      درم داران عالم را کرم نیست  
 (امثال و حکم دهخدا، ص ۱۲۰۰)
۸۰. دشمنان، کنایه از طلبکاران
۸۱. زندانی
۸۲. اگر فرار اختیار کرد، من ضامن او هستم.
۸۳. شکایت، دادخواهی

۸۴. پریشان احوال
۸۵. تنها راه رهایی او را زندانی شدنِ خودم یافتم
۸۶. گرفتار
۸۷. برخوردار
۸۸. پاگرفت، ریشه دوانید
۸۹. علاوه بر معنی مقعدِ خر، کنایه از «مردم درشت، ناهموار، بی تمیز و نادان و بی عقل و احمق» نیز هست. (برهان قاطع، به نقل از توضیحات دکتر یوسفی، گلستان، ص ۵۰۱)
۹۰. منظور، ماهیِ عنبر یعنی پستاندار بسیار بزرگ دریازی است که شکل ظاهری اش به ماهی عظیم‌الجثه‌ای شباهت دارد و از دستگاه گوارشش ماده بسیار معطری به نام عنبر استخراج می‌شود که در صنعت عطرسازی کاربرد بسیار دارد. در ضمن، «گاو عنبر» کنایه از مالدار و فایده‌دهنده نیز هست. بنابراین، تعبیر «وگر گاو عنبر است» یعنی اگرچه به سبب تمول و غرور ناشی از آن خویشتن را گاو عنبر پندارد. (توضیحات دکتر یوسفی، گلستان، ص ۵۰۱)
- ناگفته نماند که بیت مزبور، با مختصر تغییری، ضمن یکی از قصیده‌های سعدی (با مطلع: «ای نفس اگر به دیده تحقیق بنگری») هم آمده است:
- ور بی هنر به مال کنی کبر بر حکیم ... ن خرت شمارد اگر گاو عنبری  
(قصاید فارسی، کلیات سعدی، ص ۴۷۸)
۹۱. متمول، ثروتمند
۹۲. الغنی فی الغریبه وطن و الفقیر فی الموطن غربه (غربت برای غنی به منزله وطن است و فقیر در وطن خود در حکم غریب است) (نقل از امثال و حکم دهخدا، ص ۲۶۰)
۹۳. دارای موجودی فراوان و مازاد بر مخارج
۹۴. بی‌مورد، غیر لازم
۹۵. برای هر کس، به اندازه استحقاقش، مقرری و یا مساعدت تعیین کند.
۹۶. منظور این است که به خواسته افراد پر توقع و قعی نهنده چرا که در غیر این صورت، خزانه خالی خواهد شد و کاسه چشم حریصان هم که پرشدنی نیست.
۹۷. مراد از عبارت این است که مناعت طبع صاحبان عزت نفس اجازه نمی‌دهد که خود را کوچک کنند و نیازمندی مالی خود را ابراز دارند و یا کسی را واسطه جلب کمک قرار دهند.
۹۸. مستحق توجه و کمک
۹۹. افراد مستحق کمک را، بدون اینکه آنها خواری شرح احوال خود و ذلت سؤال را تحمل کنند، مورد توجه و مساعدت قرار دهد.
۱۰۰. کسی که همت عالی داشته باشد، دست تمنا به سوی کسی دراز نمی‌کند.
۱۰۱. کسی که کمک می‌طلبد، چیزی نصیبش نمی‌شود.
۱۰۲. طلای خالص و تمام عیار. در ضمن، بنابه حدس مرحوم دهخدا (در امثال و حکم)، کلمه طلا که امروز، به معنای زر متداول است اصلش همان «زر طلی» یا زر طلا (ص ۱۸۸۵) است که در شعر سعدی آمده و مراد از آن زر خالص بوده که برای زرانود کردن و روکش کردن بعضی فلزات به کار می‌رفته است و سپس از باب اختصار، کلمه «زر» افتاده و کلمه طلا به معنای مطلق زر - اعم از خالص و غیرخالص - متداول شده است.
۱۰۳. در بعضی از نسخه‌ها - از جمله نسخه مصحح دکتر یوسفی - به جای «رباخواری»، «سیاهکاری» ضبط شده است (بوستان، مصحح دکتر یوسفی، شرح نسخه بدل‌ها، ذیل بیت ۲۶۷۰)
۱۰۴. «حشر» به معنای گرد آمدن مردم و «نشر» یعنی زنده کردن مردگان در روز رستاخیز و مراد از «سؤال»، پرسش و بازخواست از مردگان در قیامت به خاطر اعمالشان در این دنیاست.
۱۰۵. ای طلب کننده روزی! برجای خود باش که رزقت خواهد رسید.
۱۰۶. ای کسی که اجلت فرا رسیده است، تلاش بیهوده مکن که از مرگ گزیری نداری!
۱۰۷. خاموش شود
۱۰۸. سهم، نصیب و یا رزقی که از جانب خداوند تعیین شده است.
۱۰۹. بیم و اضطرابی که ابلیس برمی‌انگیزد.
۱۱۰. توجه
۱۱۱. مقدر